



پیوست فرهنگی روزنامه اطلاعات
چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۴۰۴ - سال صدم
شماره ۲۹۱۲۱

کامران فانی

۲۵ فروردین ۱۳۲۳ - ۲۲ آذر ۱۴۰۴

دفتری برای تاریخ و فرهنگ ایران



ماآجرها را می بینیم اما کامران است که آنها را محکم می کند و نرم و شکل پذیر، هر یک از آن وجودهای سخت و شکننده را در کنار هم، مانند یک تن واحد، مانند دو همزاد می نشانند.»

بیدل دهلوی که اتفاقاً کامران فانی زیاد هم از شعرهای او دل خوشی نداشت، سروده است:

نمی گنجم به عالم بس که از خود گشته ام «فانی»

خیالم را لباس بحر تنگ آمده به عریانی

بنایم را نم اشکی به غارت می برد بیدل

به کشتی حبایم می کند یک قطره توفانی
کامران با همان طنز خاص خود می گفت: «بیدل را باید با تفسیرش خواند: خوشبختانه یا بدبختانه آن هم که هنوز تالیف نشده است؟!» هر وقت کتاب خوبی می دید یا می خواند، با حالت و لحن دعایی خطاب مولف و مترجم و ناشر می گفت: خدایا خیر ده آن که این عمارت کرد! مدتی در دایرةالمعارف تشیع همکاری می کردم و یک روز در هفته که فانی می آمد و آقای خرمشاهی و مسعود انصاری و مرحوم فهیمه خانم محبی و استاد صدر حاج سید جوادی و دیگران، شور و هیجانی برپا می شد. کامران فانی به همه مشورت می داد و من وقتی یادداشت های کتاب «خاطرات صدر انقلاب» را می نوشتم و بعداً در دانشنامه دانش گستر، مدخل های رجال سیاسی معاصر و انقلابیون و هکذا را می نوشتم، فانی به فریاد می رسید. گاهی سهوهای عجیب داشتیم و او اصلاح می کرد و من توجیه می کردم که منابع درست ننوشته اند و می خواستم عذر تقصیری پیدا کنم؛ فانی می گفت:

نفحات الانس*

چند عبارت و جستار به یاد کامران فانی



سید مسعود رضوی
دبیر پیوست فرهنگی



سال ۱۳۷۴ همراه با دکتر داریوش شایگان، دکتر فتح الله مجتبابی، زنده یاد کامران فانی و مرضیه سلیمانی

غلط مطبعی که عیبی ندارد! اصلاً جزو لوازم کتاب های فارسی است. در مراتب فضل و انسانیت و فروتنی او چه بگویم که ادای حق مطلب باشد در وصف آن شمایل و خوب گفته باشم و از عهده برآیم. من حافظ نیستم، حافظه هم یاری نمی کند تا هر آنچه شنیده ام و دیده ام بازگویم و به راستی دیده ام مگر جز خوبی و لطف و محبت و شیرینی و دانایی...؟

یادم آمد که استاد خرمشاهی قصیده ای اخوانی درباره کامران فانی به این مطلع سروده بود!

کامران هم کامرانی می کند تکیه بر دنیای فانی می کند... الخ
حالا که داشتم دیوان بیدل را مرور می کردم، دیدم که تصمیم مصرعی از این بیت بیدل است:

بس که فطرت ضاعیف افتاده است تکیه بر دنیای فانی می کند
همان زمان پاسخ قصیده بالا را به جناب خرمشاهی دادم و برای کامران فانی هم خوانده شد که لبخندش به دنیایی می ارزید:

کامران، کی کامرانی کرده است؟ پشت بر دنیای فانی کرده است!... الخ
باری، نشد که لختی قلم را به یاد کامران فانی بگرانم. او خود رضایت به گریستن نداشت. این اواخر هم که بیمار بود، زمانی هشیار می شد و همان بود که بود. یک بار من دیدم او را وای کاش نمی رفتم...

*عنوان کتاب معروف واولیانامه شاعر نامدار عبدالرحمن جامی

منش او دور شده بود. نمی دانم چرا و چه زمانی؟ اما یک وقت تصمیم گرفته بود بخواند و بداند، و بداند چه می داند؟ و چقدر می داند؟ و چه نمی داند؟ و می گفت: تنها پرسش بی جواب این است که «چقدر نمی دانیم و چه چیزهایی را نمی دانیم! احتمالاً همه مسائل جهان را با اوهام خودمان به عنوان علم جامی زنیم.»

کلمات قصارش نوعی آبرونی بود و حس طنز و پالایش را با هم به مخاطب می بخشید.

یک وقت در دایرةالمعارف تشیع مرحوم استاد احمد صدر حاج سید جوادی را دیدم که با کامران فانی صحبت می کرد. کامران درباره چند مدخل و نویسندگان آنها اظهار نظر کرد و معلوم بود که آقای صدر با آن بزرگواری نمی دانست چه تصمیمی بگیرد. کامران فانی با همان زبان ملایم و لطف سخن، گفت اینها را نگه می داریم و به عنوان منابع بعداً استفاده می کنیم، اما به نظرم باید به افرادی که مطالعه بیشتری در این زمینه ها داشته باشند، مدخل ها را سفارش بدهیم... اصلاح ذات البین می کرد، از بس که نیک نفس بود.

کامران فانی، استاد گرامی و بزرگوار، دوست خردمند و دانشمند من که از سال ۱۳۶۸ اولین بار در کتابخانه ملی به حضورش شرفیاب شدم و در طول نزدیک به این ده ها، هیچ چیز جز نیکی و مهر و ادب و فرهنگ و نرمش و مدارا و شرافت از او ندیدم، شایسته یادآوری و ذکر مداوم ماست. دکتر شایگان می گفت: «مثل ملات فرهنگ ایران است.

من چه گویم که تورانازکی طبع لطیف
تابه حدی است که آهسته دعانتوان کرد
هو

معمولاً برای یادکرد عزیزانی که درگذشته اند، به حافظه متصل یا منفصل رجوع می کنم تا بیت و شعر مناسبی بیایم. برای یادداشت های سیاسی هم همین کار را می کنم و کامران فانی این شیوه را دوست داشت. یک بار این بیت از ترجیع بند شیخ سعدی را برای ابتدای یادداشتی که در نقد مخالفان برجام در همین روزنامه نوشتم، دیده بود:

ماخود زده ایم جام بر سنگ دیگر مزیند سنگ برجام
می گفت ایهام «برجام» برای یادداشت، خیلی به جا نشسته و آمده است. انگار بیت های قبل و بعد هم در همین باره است:

آخر نگهی به سوی ماکن ای دولت خاص و حسرت عام
بس در طلب تودیک سودا پختیم و هنوز کار ما خام...
اینها دو بیت بعد است، اما اصل همان بیت بود و البته سرنوشت برجام هم همان بود که پس و پیش از اینها گفته و سروده شده بود؛ بر ما همه عیب ها بگفتند... پختیم و هنوز کار ما خام.

کامران فانی از آن کسانی نیست که بنشینیم و برای فقدان اشک بریزیم. اما حسرت وجودش و آن دانش فروتنانه اش همیشه بر دلها مانده است. مدتی است به مرثیه نویسی عادت کرده ام و گویی عمر که بیش می شود، یکی از دهن کجی ها و شاید شکنج ها و غمزه های روزگار، همین است که یکی یکی دوست و مراد و عزیز و دردانه و محبوب و خویش را از تومی گیرد و برای ما البته وضع همان است که صائب تبریزی فرمود:

چون زندگی به کام بود، مرگ مشکل است

پروای یاد نیست چراغ مزار را

اما به گمانم برای مرد نازنین و «ظریفی» چون کامران، این وصف مولانا صائب گویاتر است:

می توان بر خود گوارا کرد مرگ تلخ را

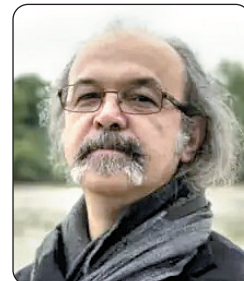
زندگانی را به خود هموار کردن مشکل است
وصف «ظریف» را برای فانی از آن جهت آوردم که از «ظرفا» یا «ظرفیان» بود به همان معنا که در کتاب ابوالطیب، محمد بن احمد بن اسحاق، معروف به الوشاء (متوفای ۳۲۵ قمری) آمده است. ظرفا، همین عالم را مظهر حق، و حق را مظهر زیبایی می دانستند. تمام حواس پنج گانه را برای درک زیبایی، از دیدن روی خوب تا گلها و بوییدن عطرها و شنیدن صوت و نوای دلکش و موزون به کار می گرفتند. آنها دنبال چیزهای خوب، از لباس و غذا و موسیقی و مجالست و مصاحبت عالی بودند. اهل دل بودند و معرفت، خوش صحبت بودند و عاشق پیشه و بامحبت، و به همین دلایل از سوی زهاد و متشرعین عصر عباسی، متهم به زندقه و اباحه و این اتهامات شدند. دکتر پورجوادی معتقد است که «صوفیه از نیمه دوم قرن سوم، زبان خود را مانند زبان ظرفا کردند (ظرفا در زبان آوری شهره بودند) و به شعر عاشقانه روی آوردند. به همین جهت است که ابن سینا وقتی در ساله عشق می خواهد از عشق صوفیانه بگوید، آن را عشق ظرفامی خواند.»

به این معانی، کامران فانی، قطعاً از ظرفای روزگار ما بود. شک ندارم. ظرفانه می گفت و می خواند و می اندیشید و می زیست. او مصداق بی آزاری و رواداری و آرامش بود. به گمان من، حکما و دانایان در پی این سه موهبت بوده اند و اینها سرآمد صفات انسانی است. یاد ندارم بلند سخن گفته یا از کسی بد گفته باشد. اینها البته سجایای یک مرد خوب است، اما فراتر از آن، به یاد ندارم که فانی را در احوالی متفاوت از آرامش همیشگی دیده باشم. آن مرد سبک و کوچک اندام، همیشه حالی داشت که هیچ تخته سنگ استواری نداشت، ندیدم مضطرب باشد یا از چیزی هراسان شود یا حالتش دچار تغییر و تفاوتی از رویدادها و سخنان و حتی حوادث غریب شود. جهان خاص خود را با دانش بسیار یافته و بابینش ژرف ساخته بود. دنیایی که آن مرد رواقی و اپیکوری ظاهر را در حاشیه به آن می نگریست، برایش قابل فهم شده بود. فانی بیش از هر کسی در متن جهانی که زیست حضور داشت و از لطایف و ملاحظات ها و معانی آن بهره برد.

دوست ندارم خاطره تعریف کنم و فکر می کنم زمانی دیگر باید از طنزها و نکته ستجی ها و پندها و دانایی هایی که به من و خانواده ام بخشید یاد کنم. این چیز خاصی نبود و کامران فانی به همه، یکسان و همچون باران، می بخشید. اگر می پرسیدی و می خواستی چیزی بدانی، نمی پرسید کیستی؟ و هر چه می دانست به پرسشگر می گفت و چه کسی بهتر و بیشتر از او می دانست، یک بار که «امر جدی رافکاهی کرده بود»، گفت: بالاخره یک نفر باید این همه کتاب را بخواند. با این همه زحمت می نویسند و چاپ می کنند! یکی باید بخواند. من دارم به نویسنده ها کمک می کنم!

تورم در نوشتن که کار آدم هایی مثل بنده است، از شخصیت و

کامران فانی؛ نظم بخشیدن به حافظه قومی



مهدی جامی
محقق و نویسنده

تاریخ کتاب ایران معاصر را که بنویسند کامران فانی از چهره‌های برجسته آن خواهد بود. در تاریخ ما «شیفتگان کتاب» کم نبوده‌اند. و مجموعه مقالات علی رفیعی علامرودشتی با عنوان شیفتگان کتاب (خانه کتاب، ۱۳۹۴) شاهد آن است. رفیعی که رجال شناس و از همکاران دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بود خود نیز شیفته کتاب بود و قدر اهل کتاب را نیک می‌شناخت. و کتاب جداگانه‌ای

هم در فضایل استاد احمد منزوی منتشر کرده است که از بزرگان معاصر در کتابشناسی بود. دوره معاصر به یک معنا دوران ظهور دوباره شیفتگان کتاب است. از آقابزرگ تهرانی پدر استاد منزوی تا سعید نفیسی. از مجتبی مینوی تا پرویز ناتل خانلری. از ذبیح الله صفا تا زرین کوب. از علی شریعتی تا محمد رضا حکیمی. از عبدالرحیم جعفری تا همایون صنعتی زاده. ماهر چه داریم در این دوران از شیفتگان کتاب داریم.

استاد فقید کامران فانی از شمار آن شیفتگانی است که مغناطیس ادب و فرهنگ و تاریخ و کتاب ایشان را از علوم پزشکی به عالم ادبیات کشاند. مثل دوست قدیم اش بهاء الدین خرمشاهی. شهر یار نیز چنین کرده بود. استاد ما سیروس شمیسا هم نمونه‌ای دیگر است. جاذبه ادبیات و سنت و فرهنگ قدیم در دوره معاصر آنقدر بوده که چنین بزرگانی را میان پزشکی خواندن و ادبیات مردود می‌ساخته است و نهایتاً ایشان به ادبیات گراییده‌اند. شماری دیگر مثل قاسم غنی هم با وجود اینکه پزشکی خواندند اما در ادبیات هم به استادی رسیدند. دوره معاصر دوره شیفتگی به فرهنگ قدیم و قویم ایران بوده است و کمتر کسی از اهل قلم و کتاب می‌توانسته از جاذبه آن دور بماند.

کامران فانی بسیارخوان بود. بسیار هم نوشت اما بسیارتر می‌خواند. در مجلس بزرگداشتی که به همت علی دهباشی در شمار «شب‌های بخارا» برای او برگزار شد (اسفند ۱۳۹۴)، گفته است که کم نوشته‌ام ولی ترجیح‌ام این بود که اگر می‌شد باز به جای نوشتن آنچه نشر کرده‌ام بیشتر و بیشتر می‌خواندم. و این سال‌های آخر این گفته‌اش مدام در گوش من زنگ می‌زد که دیگر نمی‌نویسم فقط می‌خوانم. و با خود فکر می‌کردم حیف نیست کسی که اینهمه می‌خواند از خواندن خود به دیگران بهره‌ای نرساند؟ ولی او بهره‌ها رسانده بود. حق داشت دیگر برای لذت بردن بخواند. آنقدر خواندنی داشت که به نوشتن نمی‌رسید. یا آنچه می‌خواست بنویسد دیگر امکان نشر نداشت. شاید هم منظورش این بود که آن فرم و قالبی که می‌خواهد بنویسد کمتر ممکن می‌شود. به نظرم خطا نخواهد بود اگر بگوییم او می‌خواست بیشتر دایرةالمعارف بنویسد. نوشته‌های کوتاه و فشرده و گزیده اما در موضوعات بسیار. یادگارهای قلمی و علمی او نیز شهادی بر این نکته است. از همکاری با دایرةالمعارف تشیع تا ویراستاری و نظارت بر دانشنامه دانش گستر. دانشنامه برای کودکان و نوجوانان و دانشنامه‌های دموکراسی و ناسیونالیسم^۱ او ذهنی نظم دهنده داشت. کاشف نظم چیزها بود.

کامران فانی نمونه شاخص نسل و عصری است که خواندن به رسالتی اجتماعی تبدیل شده بود. کتاب رسانه تحول بود. نشر همت والا می‌خواست. و بزرگان ایران را همگی به خود مشغول داشته بود. دوره ایشان دوره کتاب‌های قطوری بود که «اطلاعات عمومی» را در اختیار همگان می‌گذاشت. دوره‌ای بود که نخبگان و فرهیختگان ایرانی دغدغه سواد عمومی داشتند. می‌خواستند مردم باسواد شوند. چیزخوان شوند. چیزفهم باشند. مجله نشر می‌کردند. کتاب ارزان منتشر می‌کردند. کتاب‌های قدیمی را تصحیح و منتشر می‌کردند. و تقریباً همه آنها دستی در ترجمه داشتند که قرار بود ما را با دنیای جدید آشنا کند.

نسل کامران فانی زبان فارسی را خوب می‌شناخت و بر آن مسلط بود. جهان روزگار خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست چه چیزهایی را برای انتقال به فرهنگ خودی باید برگزیند و ترجمه کند. و می‌خواست مردمان وطن خوانا و دانا باشند. دایرةالمعارف نویسی هم برای همین بود. تا با نظام معین و سنجیده‌ای مجموعه‌ای از معارف ضروری به فارسی ترجمه شود و در اختیار عموم قرار گیرد. دایرةالمعارف فارسی استاد مصاحب چنین نقش و موقعیتی داشت. دانشنامه دانش گستر

هم نقش به روزرسانی شده همان را برعهده گرفت. از سوی دیگر، در کنار نشر و کتابخوانی و فعالیت‌های مربوط به آن باید نظم و نظامی هم به کتاب و کتابخانه داده می‌شد. دوره معاصر از این بابت نیز عمیقاً درگیر مساله کتاب است. دوره کتابخانه هاست. دوره کتابداری است. دوره کتابشناسان است. و دوره عمومیت یافتن کتاب و کتابخانه و گسترش کمی و کیفی آن. از اینجاست که چهره‌های برجسته دوران معاصر هر کدام دستی و نقشی در مساله کتاب و کتابخانه دارند. یا ناشر کتاب اند یا جامع کتاب و موسس کتابخانه‌هایا هر دو. نمونه ایشان استاد ایرج افشار است. مجتبی مینوی است. کامران فانی است.

کار کتابدار یک جنبه شخصی دارد و آن علاقه‌ای عمیق به کتاب و کتابخوانی و کتابشناسی است. و یک جنبه علمی دارد که نظم بخشیدن به سازمان کتابخانه است. کامران فانی همراه با پوری سلطانی در این نظم‌بخشی به کتابخانه‌ها نقشی بی‌بدیل داشت. مجموعه‌ای از کتاب‌های مرجع که درباره نظم کتابخانه‌ای منتشر کرده است هر یک در جای خود بی‌نظیر است و اساساً اولین مرجع از نوع خود است. مثل فهرست سرعنوان‌های فارسی. یا رده بندی تاریخ ایران و رده بندی فلسفه اسلامی. و هر کس مدتی در کار کتاب و کتابخانه بوده باشد، می‌داند که تهیه چنین مراجعی چه نیروی عظیمی لازم دارد و چه میزان اشرف و دقت و تعهد به کار و مراجعه مداوم و تصحیح و تکمیل دایمی نیازمند است. فانی سرعنوان‌ها را حاصل سی سال کار خود می‌داند. ویراست سوم این کتاب با پیوست‌هایش در چند هزار صفحه «حدود ۱۰۰ هزار موضوع استاندارد را در تمام معارف بشری در بردارد»^۲. دریافت روابط صد هزار موضوع و ثبت شبکه توپرتوی نظم‌های آن فقط از کسی چون او ساخته بود. وقتی رده بندی تاریخ ایران را منتشر کرد بسیاری خارج از حیطه کتابداری هم آن را می‌خریدند چون در واقع یک دوره تاریخ ایران بود که به دقت نظم یافته بود. او کتاب را حافظه قوم می‌دانست و جایگاه آن را کتابخانه می‌دید^۳ و خود از حافظان کتابخانه بود و برای آن اهلیت تمام داشت.

این نظم‌بخشی به دانش مکتوب است که اساس گرایش استاد فرزانه را به کتابداری و تولید مرجع و دانشنامه نویسی توضیح می‌دهد. وقتی انقلاب شد، اولین فرهنگ موضوعی قرآن را با همکاری دوست دیرین خود بهاء الدین خرمشاهی نشر کردند - و در آن از همان رویکرد نظام‌بخشی معهود در موضوع شناسی بهره بردند. به تاسیس اولین دایرةالمعارف تشیع یاری رساندند و در ویرایش مقالات آن کمک می‌کردند. یعنی او کار خود را صرفاً در حوزه کتابداری و در ساختمان کتابخانه ملی نمی‌دید. بلکه دغدغه فعالیت اجتماعی و فرهنگی داشت. و این نیز از ویژگی‌های نسل او است که هر جا هست و در هر حرفه‌ای مشغول است باز نگران فرهنگ عمومی است و هر جا بتواند دستی بالایی کند تا کاری در این مسیر انجام شود.

استاد کامران فانی فرزند ایران بود و دغدغه وطن داشت. و در مهر به ایران با بزرگانی چون داریوش شایگان در یک حلقه بود. چنانکه در کنار هم و با همگامی خرمشاهی «نشر فرزنان روز» را پایه گذاشتند که ناشر



شماری از بهترین و متنوع‌ترین آثار تالیفی و ترجمه‌ای در بازار نشر ایران است. از کارهای مرکز نشر دانشگاهی حمایت می‌کرد و مقالات او در مجله نشر دانش راهگشا بود و در آشوب آن سال‌ها نگاهبان عمود خیمه نشر و نقد کتاب بود. همت او برای ارتقای کتابخانه‌های دانشگاهی نیز با درکی عمیق از حفظ سلامت صنعت نشر بود. زیرا کتابخانه دانشگاهی است که می‌تواند خریدار کتاب‌های جدی در بازار نشر باشد و اگر نباشد در انتشار کتاب‌های سنگین و پرهزینه کمتر ناشری سرمایه‌گذاری می‌کند.

شایگان فانی را بسیار خوب می‌شناخت. بنابراین توصیفی که از او به دست می‌دهد با دقت بالایی شخصیت کامران فانی را ترسیم می‌کند: «مهمترین ویژگی فانی که او را استثنایی می‌کند احاطه شگفت‌انگیز او ست به علوم انسانی و طبیعی چنانکه صفت «دایرةالمعارف متحرک» که به او داده‌اند برآستی برآورده‌است»^۴. و او را «نمونه مردانی که به همه علوم و معارف روزگار خود احاطه داشتند» می‌داند؛ دانشوری که به روی فرهنگ‌های مختلف گشوده است. کسی که با او می‌توان از فلسفه و فیزیک تا موسیقی و نقاشی سخن گفت و از قرآن تا ایتالیایی قرن پانزدهم و روسیه قرن نوزدهم و آمریکایا خبر است و می‌توان از او سخنان سنجیده و منسجم در هر موضوعی شنید. و همزمان قادر است «خود را وارد باغ فکری شما کند، با شما در سیر آفاق و انفس همسفر شود و راهنمایی‌تان کند و آنچه را که در ذهن‌تان به طرزی مبهم می‌گذرد، بر شما مکشوف و مشهود کند»^۵. و بعد از تجربه خود هنگام تالیف کتاب افسون زدگی جدید می‌گوید: «فصل به فصل این کتاب را با او در میان می‌گذاشتم. گوش می‌داد، با من هم داستان و هم آفاق می‌شد، و به من کمک می‌کرد تا این راه را به پایان برم»^۶.

در عصر گوگل و هوش مصنوعی ظهور چهره‌هایی دایرةالمعارفی مثل کامران فانی دیگر ناممکن به نظر می‌رسد. اما او خلاصه روزگار نسل خود بود. خود او ممکن است دیگر تکرار نشود، اما مهری که به ایران و فرهنگ فارسی و کتاب و کتابخانه و ارتقای سواد عمومی داشت و شیفتگی‌اش به نظم بخشیدن به حافظه قومی چیزی است که تا نسل‌ها بعد همچنان به آن نیازمندیم.

پی‌نوشت:

۱- دایرةالمعارف تشیع، با سرپرستی احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاء الدین خرمشاهی، تهران: حکمت، ۱۳۶۶ تا ۱۳۹۴، ۱۵ جلد. / دانشنامه کودکان و نوجوانان، زیر نظر لئونارد سیلی، سرپرست و مترجم و ویراستار: کامران فانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲، ۱۰ جلد. / دایرةالمعارف دموکراسی، زیر نظر سیمور مارتین لیپت، ترجمه فارسی به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۳، ۳ جلد. / دایرةالمعارف ناسیونالیسم، زیر نظر الکساندر ماتیل، ترجمه به فارسی به سرپرستی کامران فانی و محبوبه مهاجر، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۳، ۳ جلد. / دانشنامه دانش گستر، زیر نظر علی رامین، کامران فانی، محمدعلی سادات، تهران: دانش گستر، ۱۳۹۲، ۱۸ جلد.

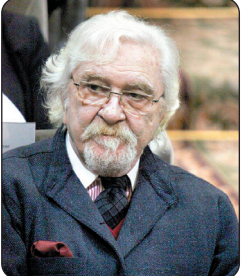
۲- کامران فانی، «حدیث نفس»، بخارا، شماره ۱۱۱ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۵)، ص ۱۱۹.

۳- کامران فانی، «کتاب و کتابخانه»، گفتگو، شماره ۷ (بهار ۱۳۷۴)، ص ۳۵.

۴- داریوش شایگان، «فانی‌ای که من می‌شناسم»، بخارا، شماره ۶۲ (خرداد و شهریور ۱۳۸۶).

یادنامه

انسان عهدرنسانس



داربوش شایگان فیلسوف معاصر

«در توصیف عشقی که کامران فانی به فرهنگ می‌ورزد، واحاطۀ وسیعی که بر آن دارد، همواره تعبیر فرانسوی **homme de Renaissance** یا انسان عهد رنسانس را به یاد می‌آورم، یعنی مردانی که به همهٔ علوم و معارف روز گار خود احاطه داشتند و به معنای واقعی کلمه علامه یابه زبان امروزی «فرهیخته» بودند.

با کامران فانی می‌توان از تنوری بیگ بنگ نا فلسفه در فیزیک جدید، از فیزیک کوانتوم تا موسیقی قرون وسطای فرانسه و باروک ایتالیا، از نقاشی مکتب ونیز ومکتب هلندی‌های قرن هفدهم، از «ورمیر» و «ولاسکز» سخن گفت. بااومی توان از قرن ، از عصر حجر، از نوسنگی، از ایتالیای قرن پانزدهم، از روسیه قرن نوزدهم، و از آمریکا، سخن گفت وسختان سنجیده ومنسجم‌اوراشنید.

سخنانی که نشان از غور و اندیشیدن عمیق در همهٔ خواننده‌ها و دانسته‌ها به مدد حافظه ای قوی و ذهنی منضبط دارد، خصلتی نادر که بویژه نزد صاحب‌نظران ایرانی — که در یک رشته تبحر دارند و در رشته های دیگر عامی اندسنا یافتنی ست.

خصلتی که فانی رادر ایران منحصر به فرد می‌سازد وهمراه بادینگر خصائل فانی، به او جهان بینی خاصی بخشیده است؛ جهان بینی ای متکی بر تعامل، تسامح، بردباری وبلندنظری.»

عزیز همه، کامران فانی

ایرج افشار دربارهٔ کامران فانی نوشته بود: «عزیز همه، کامران فانی». این تعبیر صمیمی، دقیق‌تر از توصیفات رسمی، جایگاه او را در میان اهل فرهنگ نشان می‌دهد. فانی از دوست‌گام‌ترین چهره‌های فرهنگی ایران بود.

بهال‌الدین خرمشاهی، با طبیعتی دوستانه، او را «علامهٔ قزوینی ثانی» خوانده بود؛ لقبی که به‌چشم کتاب‌بارگی او اشاره داشت. جالب آنکه در مدرسهٔ «علامهٔ قزوینی»

قزوین درس خوانده بود و از کودکی ولع خواندن داشت؛ همه‌چیز می‌خواند واز خواندن لذت می‌برد. دانشش گسترده بود. اماآن رایه رخ نمی‌کشید.

منشی فرهنگی داشت. آرام و کناره‌جو بود. اهل جلوه‌فروشی نبود. نقاد بود و در عین حال منصف و حق‌گزار. لبخندآرامش گاه رنگ نیش‌خندی نافذ داشت. طنزش ظریف و هوشیارانه بود. کم‌حرف بود و وقتی سخن می‌گفت، نکته‌ای تازه داشت.

به فانی «آقای کتابدار» می‌گفتند. روحیهٔ کتابداری و خدمت، به فعالیت‌های فرهنگی او جهت می‌داد. ویراستار کارآزموده و مترجم خبره‌ای بود. مستشار مؤتمن اهل علم و نهادهای علمی وانتشاراتی بود. کمتر کسی رادیده‌ام که این همه طرح و ایده از ذهنش بچوشد. وقتی دربارهٔ موضوعی سخن می‌گفت، هم‌ماخذ تحقیق راخوب می‌شناخت و هم می‌توانست چشم‌اندازی کلی و منسجم ارائه دهد. راهبر و راهنما بود.

عبدالحسین آذرنگ به‌درستی گفته است که اگر نظام دانشگاهی ما قدرت تشخیص داشت، باید امکانی فراهم می‌کرد تا فانی در دانشگاه‌ها درس دهد، سخنرانی کند و دانشجویان با او ارتباط مستقیم داشته باشند.

می‌گفت در میان قدما، خیام در رباعیات و ابن خلدون در مقدمه، ذهنیتی «مدرن» داشتند. فانی نیز در واقع انسانی عمیقاً مدرن بود؛ بی‌آدا و اطوار، بی‌فرنگی‌مآبی و بی‌سبزی با سنت؛ در بی شناخت دقیق سنت ایرانی بود و قدردان کسانی که معارف سنتی را به شیوه‌ای عالمانه معرفی می‌کنند. خمیرهٔ شخصیتش عقل‌باور و علم‌محور بود؛ علم و عقلی که هنر و ادبیات آن را روز می‌داد و زنده و پوینده‌نگه می‌داشت.

فانی با موسیقی کلاسیک بسیار مأثوس بود و کتابی هم دربارهٔ بتهوون ترجمه کرده بود. دربارهٔ سینما نیز کتاب و مقاله ترجمه کرده بود و شعر معاصر را به خوبی می‌شناخت. یک‌بار دربارهٔ حسین منزوی



سخن گفت که تعجب کردم: احتمالاً صدایش را باید ضبط کرده باشم. رمان خوان و رمان‌شناس قهاری بود. از نوجوانی دل به رمان سپرده بود. زبان انگلیسی را نیز از راه خواندن رمان‌هاموخته بود. رمان غربی و موسیقی کلاسیک را مهم‌ترین مدخل شناخت فرهنگ غرب می‌دانست و معتقد بود آشنایی با ادبیات جهان کمک می‌کند قدر و مقام ادبیات خودمان راهبتر بشناسیم.

یک روز، در میان گفت‌وگویی دوستانه، به سایه گفت کاش اختراعی می‌شد که بشر به جای خوردن غذا، کپسولی می‌خورد و کلاز دنگ‌وفنگ خوردن می‌رست. این شوخی ساده، روحیه او را به خوبی نشان می‌دهد. همان جابه‌یادحکیمان رواقی دنیای کهن افتادم؛ آنان که فانی درباره‌شان بسیار می‌دانست و بی‌آنکه ادعایی کند، به شیوه‌ای نزدیک به آنان زندگی می‌کرد.

کامران فانی در شب مجله‌بیارا گفت: چرا می‌گویند کم‌کارم؟ و حقا هم کم ننوشت، اما نسبت به آنچه می‌دانست، نوشته‌هایش اندک بود. کامران فانی خلاف مذهب مختار زمانه، دانش را به ابزار شهرت و برتری بدل نکرد؛ و باید بکشد عذاب تنهایی را، مردی که ز عصر خود فراتر باشد.

بسیار خوبان دیده‌ام؛ اما تو چیز دیگری!

در روزهای اخیر، علم و ادب و فرهنگ ما یکی از درخشان‌ترین چهره‌های خود را از دست داد. کامران فانی، دانشمند کم‌مانندی که با آن همه فضل و کمال، به‌هیچ‌وجه گرفتار عجب علم نشد. مثل‌اعلای مهربانی و فروتنی بود. منشأ خدمات بسیار و پدیدآورندهٔ آثار ارزشمند فراوان بود. که نام ویادش رازنده نگاه می‌دارد. عرض تسلیت به همهٔ دوستان؛ به‌ویژه، بهاء‌الدین خرمشاهی، نصر الله پورجوادی، اصغر دادبه، سعید حمیدیان، حسین معصومی همدانی و همهٔ یاران وارادتمندان‌ش.



مهدی نوریان استاد ادبیات



قاسم صافی استاد دانشگاه تهران

درگذشت شخصیت دانا و فهیم، فروتن و خاکسار، نویسنده و منتقد ادبی، مترجم و کتاب‌شناس برجسته و دانش‌آموخته علم

اطلاعات و دانش‌شناسی حضرت استاد کامران فانی که در دانشنامه

نگاری و تالیف‌نیز، دستی به تمام و حق عظیمی در فهرست نگاری داشت و مبادرت و مسارعت در

عمل خیر از مکارم او بود، مایه تأسف و تأثر عمیق گردید. هر گاه

توفیق دیدار آن بزرگوار برایم میسر

می شد پیوسته با مهربانی و احترام و ادب او مواجه می‌شدم و خاطره خوش و محترم‌آمیزی از آن بزرگمرد بی‌کر و فر و های و هوی در ذهنم

مصور است.

مرحوم فانی از سرمایه‌های فرهنگی ایران و از اعضای برجسته هیات علمی کتابخانه ملی و شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی و از پژوهشگران بلندپایه چندین دانشنامه معتبر بود و منشأ بسیاری از خدمات مدرن در عرصه کتاب و توسعه علم کتابداری به شمار می‌رفت و تالیفات عدیده در این زمینه وزمینه‌های دیگر پدیدآورد. برخی از آن، عبارتند از: رده‌بندی تاریخ ایران و فلسفه اسلامی، فرهنگ موضوعی قرن مجید؛ بسر عنوان‌های موضوعی، فارسی؛ نویسنده و ویراستار دایرةالمعارف تشیع و دانشنامه کودکان و نوجوانان؛ و چندین ترجمه از قبیل رزشت سیاستمدار را جادوگر اثر هنینگ؛ علم در تاریخ اثر جان برنال؛ سلوک روحی بتهوون اثر سالیوان؛ خطا به پوشکین اثر داستایوسکی؛ مرغ دریایی اثر آنتوان چخوف، موش و گربه اثر گونترگراس و آثار و ترجمه‌های دیگر.

فقدان او را به جامعه علمی کشور و به ویژه به جناب استاد بهاء‌الدین خرمشاهی که عمری ربابان بزرگوار همدم و همراه بود تسلیت می‌گویم.روحش شاد وروانش مقیم روضه دارالاسرار باد.

۱۳۰۴آذرماه ۲۲

خیز الکلام استادفانی



گویا جهانبخش محقق ادبیات و نویسنده

سال‌ها پیش، در حدود سال ۱۳۷۱ ه‍.ش،، نزد استاد کامران فانی، از بی‌مثالاتی‌های یکی از ناشران بنام و مُوَجِّهٔ نما گِله می‌کردم و با شگفتی می‌گفتم که: چرا چنین ناشر اسم‌ورسم‌داری باید به نشر فُلان مُهْمَلات و بهمان اَراجیف اِهتمام کند؟!

استاد فانی مراندرز می‌گفت و هُش‌دار می‌داد که هیچ‌گاه حُسن شهرت و وجاهتِ ناشر یا دیگر چیزها را اُمْنافی دُست‌بازی او به فضاخِ فرهنگی نباید پنداشت! استادفانی در این میان عبارتی کوتاه گفت که در خاطرم نقش بسته است و بارهادر درازنای این سال‌ها صِدقِ سخن حکیمانه‌اش را آزموده‌ام. گفت:

«در ایران هیچ چیزی دَلیل هیچ چیزی نمی‌شُود!».

راست گفت… خَیزِ الکلام ماقُل و دُل. «پُنَد حکیم مَحْض صوابست و عَینِ خَیَر فَرخَندهٔ آن‌سی که به شَمْعِ رِضا شَید»

گسستن تار و پودی از دانش…

مرگ مردی در ۸۰سالگی بابیشتر طبیعی است و اصلاً مرگ حق است و مهم‌ترین و شاید تنها عدالت در هستی باشد. درگذشت استاد کامران فانی، در ۸۱ سالگی، بعد از عمری کوشش در راه فرهنگ، بعد از سال‌ها بُردن لذت معاشقه با کلمات، چنین است و شاید این روزها مرگ خود چاره‌ای باشد بر این بیچارگی‌های تمام نشدنی، اما نمی‌توان نشست و دیدمرگ را که

به نوبت ریشه‌های ما را می‌زند.

امروز فانی، دیروز تقوایی، در این سال‌ها شجریان، مشایخی، انتظامی، پزشک‌زاد و مرحوم استاد طباطبایی رفتند و خیالی‌های دیگر، استادان، بنیانگذاران و اول‌هارفتند و تنهاتن خود را از زمین و روح خود را از جهان معنوی ماندرند.

آنها سبک زندگی، روش علمی، بینش ژرف، دقت نظری، زبان پارسی درست، پشتکار و ممارست خود را باخود بردند.

وقتی ساختمانی فرو می‌ریزد هنر معماری آن، طرح و نقشهٔ

استادانه‌اش و زندگی‌ها که در آن خانه کرده شده، لذت‌ها و دردها، با هم فرو می‌ریزد.

مرگ استادان و بزرگان چون گسستن تار و پودی از دانش و عشق و تجربه‌های گرانبهاست. ریختن نوعی از ایرانی بودن است که امروز نه تنها دریافته نمی‌شود، بلکه تحقیر هم می‌شود.

روح استاد کامران فانی شد!

کوشش بی نمایش برای معرفت

آنچه در کارنامه‌ی فانی اهمیت ویژه دارد، نقش او در «زیرساخت‌های معرفت» بر بافتار عشق به فرهنگ و کتاب است. او نظریه پردازی پرسرو صدا نبود، ولی بدون کار کسانی چون او، فلسفه، الهیات، تاریخ و علوم انسانی امکان تداوم دقیق و انتقادی ندارند.

دانشنامه نویسی، و کتابداری علمی کارهایی شاید کم‌ادعا ولی بسیار بنیادین اند؛ کارهایی که حافظ حافظه ی عقلانی یک

فرهنگ‌اند.

عصویت فعال او در دانشنامه تشیع نمونه‌روشنی از این نقش است.

دانشنامه نویسی، به‌ویژه در حوزه‌های دینی و فرهنگی حساس، نیازمند ترکیبی از دقت علمی، بی‌طرفی نسبی، آشنایی عمیق با منابع و پرهیز از داوری‌های شتاب‌زده است. فانی در این عرصه، نماینده نوعی عقلانیت آرام و مسئول است که کمتر اسیر ایدئولوژی و بیشتر وفادار به متن و منبع است.

کامران فانی همچنین الگویی از «روشنگفکری غیرنمایشی» بود. در زمانه‌ای که روشنگری گاه با هیاهو و حضور دائمی در رسانه‌ها تعریف می‌شود، او نشان داد که می‌توان عمیقاً روشنگر بود، بی‌آنکه مدام در مرکز توجه ایستاد.

این گونه روشنفکری، بیش از آنکه بر خطابه استوار باشد، بر کار دقیق، مداومت و انباشت آرام دانش و یاری‌رسانی به تحقق برنامه‌های انتشاراتی بنیادین زماستبر است.

اهمیت کامران فانی هم در آن اثری است که نوشته یا ترجمه یا سرپرستی کرده است، و هم در شیوه‌ای که فرهنگ را زیسته است: با فروتنی علمی، احترام به متن، وفاداری به زبان پارسی و تعهد به انتقال دقیق دانش. در دورانی که فرهنگ بیش از هر چیز به «حافظه ی قابل اعتماد» نیاز دارد، نقش او را باید جدی گرفت و قدر دانست.

شناخت و نکوداشت یاد چهره‌هایی چون کامران فانی، به‌راستی نکوداشت خود فرهنگ بود. هر گاه این کار باید بر جای بماند و بی‌بالد، به همین کوشش‌های خاموش ولی بنیادین نیازمنداست.



پیوست فرهنگی روزنامه اطلاعات

چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۴۰۴ – سال صدم – شماره ۲۹۱۲۱

فانی همیشه باقی است

استاد کامران (رضوان‌الله) فانی (۲۵ فروردین ۱۳۳۳ – ۲۲ آذر ۱۴۰۴) پیش و بیش از آنکه نویسنده، مترجم، کتابدار و کتابشناس باشد، به معنی واقعی کلمه، انسان بودو انسان رارعایت می‌کرد.آشنایی من با استاد فانی به واسطه پدرم بود؛ چرا که استاد فانی که ما او را «عمو فانی» صدایی کردیم، رفیق خانه و گرمابه و گلستان پدرم بود و من در کودکی، در تمام مهمانی‌های خانوادگی ایشان را می‌دیدم؛

دوستی پدرم و استاد فانی تا به آن حد بود که دوستان و همکاران پدرم و استاد فانی آنها را «فانی–شاهی» می‌خواندند. هر‌دوی آنها متولد قزوین بودند و تقریباً همسن بودند؛ هر‌دوی آنها هم دبیرستانی بودند و بعد از قبولی در کنکور از رشته پزشکی انصراف داده بودند و به رشته زبان و ادبیات فارسی تغییر رشته داده بودند؛ دوران خدمت سربازی را با هم طی کرده بودند؛ هر‌دو عاشق کتاب بودند و به ایران فرهنگی و فرهنگ ایرانی عشق می‌ورزیدند و در نهایت اینکه در مرکز خدمات کتابداری با هم همکار بودند. هیچ وقت ندیدم که این دو دوست همدل و همراه، علی‌رغم اختلاف عقیدتی بنیادین، باهم نامهربانانه رفتار کنند و کوچکترین تِقار و نزاعی با هم داشته باشند. شاید تنها اختلاف این دو دوست دیرین در آن است که مطالعات و پژوهش‌های پدرم بیشتر در دو حوزه حافظ پژوهی و قرآن پژوهی متمرکز است، اما مطالعات و پژوهش‌های استاد فانی بی‌حدومرز بود و از فیزیک تا فلسفه، از تاریخ تا جغرافیا و از شرق تا غرب رادر بر می‌گرفت و به قول پدرم از نوادر کسانی بود که دانشش به بینش و فضلش می‌فراوانگی بدل شده است.

من این بخت و اقبال را داشته‌ام که با ادیبان، نویسندگان، مترجمان و پژوهشگران متعددی آشنایی داشته باشم و این را نیک دریافته‌ام که متأسفانه، اصولاً اهالی دانش و محققان، همکاران خود را قبول ندارند و در خلوت و جلوت و در هر فرصت و به هر بهانه‌ای، یک‌دیگر را می‌گویند: اما ما به حال ندیده‌ام و نه شنیده‌ام که کسی از استاد فانی بدگویی کند و یا دانش بی‌کران و ژرف استاد فانی را منکر شود و به تعبیر پدرم «نافی فانی باشد». استاد فانی نمونه‌اعلای انسانی فرهیخته و اخلاق مدار بود و به خوبی می‌دانست که از «ک ذات دانش، نشر آن است»

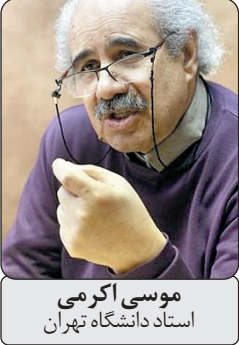
هیچ کار از سعی ما چون کوهکن صورت نیست وقت آن کس خوش کز اوتار می‌ماند به جا

فانی را می ستایم

کامران فانی را بزرگ می‌دارم به این دلیل که از آخرین آدم‌های جامع‌الاطراف و علامه ایرانی ست که با هزاران دریغ و تأسف شاید آخرینشان هم باشد. به این دلیل که خلاف بسیاریانی چون ما که به‌آز شهرت و دیده شدن لحظه‌ای از نوشتن و عبت نوشتن نمی‌مانیم، عمر گران‌بهایش را در کنار تالیف و ترجمه آثار بسیار پراچ، بر خواندن و خواندن و خواندن نهاده. بی‌دلیل نیست که در کنار اشتعار به دانشنامه مترحک، بسیاری او را کتاب‌خوان‌ترین فرد ایرانی دانسته‌اند؛ که فی‌المثل هر رمانی را که تاکنون منتشر شده باشد خوانده. بزرگی می‌دارم به خاطر همتی که در معرفی جوانان فرزانه بسیاری به فرهنگ این مملکت به کار بسته. بزرگ می‌دارم برای عمری که بر سر تالیف و سرورِاستاری و سرپرستی دانشنامه‌های مهم ایران گذاشته. و البته که فانی از زیدندترین کتاب‌شناسان و نسخه‌شناسان ما ست و البته که فانی از نخستین متخصصین بزرگ علم کتاب‌داری نوین در ایران است و البته که فانی از شاخص‌ترین روشنفکران ایرانی ست که با وجود تعلق خاطرش به تفکر چپ، جایی ایستاده که نه شرقی و نه غربی و نه پیرو جمهوری اسلامی ست. فانی را فارغ از این همه بزرگداشت بدان خاطر دوست دارم که بزرگ‌ترین حامی من در ابتدای کارم بوده. این همه را گفتم تا به این جا برسم؛ طی این دوسالی که به اجبار و کُراف بر صندلی او تکیه زده‌ام، اندازه «سال عمرم از



عارف خرمشاهی ویراستار



موسی اکر می استاد دانشگاه تهران

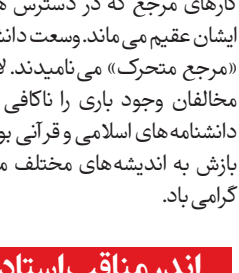


حسن انصاری اسلام پژوه

خداوند روح استاد کامران فانی را غریق رحمت واسعه خود گرداند. او در عمومی کردن دانش و بالا بردن سطح اطلاع عمومی در ایران چند دهه اخیر سهمی کم نظیر داشت. بسیار خواننده بود از همه جور کتاب و موضوعی، از تاریخ اروپا گرفته تا تاریخ شیشه و کاغذ؛ از تاریخ دموکراسی اروپایی تا تاریخ قبائل آفریقا و آمریکای لاتین؛ از تاریخ اسطوره‌های یونان قدیم تا رمان‌های مدرن. بسیار خوش محضر و فروتن و تان‌اندازه زیادی شاید خجالتی. در محضرش معمولاً در گفتگوها دخالت نمی‌کرد مگر از او پرسش می‌شد. این تجربه رفاعت محدود من در طی چند سال با استاد کامران فانی و نیز همکاری در ویرایش مداخل اسلامیات یک دانشنامه با اوست. جامعه‌ما چقدر نیازمند کامران فانی هاست؛ براطلاع، دقیق در اظهار نظر و همواره در اندیشه «ایران».

یک خاطره

در منزل استاد خرمشاهی بودیم و زنده‌یاد کامران فانی هم آنجا بود. آن روزها مشغول ترجمه تاریخ فلسفه آنتونی کئی بودم. به ایشان گفتم این جزو اولین کارهایی من است، نگرانم خوب از آب درنیاید. گفت: ما همه عمری کار کردیم و آخر دیدیم بهترین کارهایمان، اولین کارهایمان بود. امروز که می‌بینم آن شور و توان روز به روز کمتر شده، متوجه می‌شوم منظورش چه بود. بزرگترین دانشنامه‌های امروز و کارهای مرجع که در دسترس همه است، بسیاری‌شان بدون همت ایشان عقیم می‌ماند. وسعت دانش و دانسته‌هایش به قدری بود که او را «مرجع مترحک» می‌نامیدند. لا‌ادری بود و می‌گفت ادله موافقان و مخالفان وجود باری را ناگافی می‌داند! با این حال از سربستان دانشنامه‌های اسلامی و قرآنی بود. او را به آرازش و خوی مهربان و روی بازش به اندیشه‌های مختلف می‌شناختند. نامش جاودان و یادش گرانی باد.



رضا یعقوبی مترجم

اندر مناقب استاد فقید علیه‌الرحمه…

وقتی از او می‌پرسم: چرا کم نویس هستی؟ می‌گوید: نوشتن وقت‌مرا تلف می‌کند و لذت خواندن را از من گرفته و مرا از دانستن باز می‌دارد! و این پاسخ مردی است که آموختن دانش پزشکی را بر نمی‌تابد و به ادبیات رومی آورد. سرانجام بخت یار رشته ما شده، او کارشناس ارشد کتابداری می‌شود. بیست سال است که افتخار آشنایی و همکاری با کامران فانی نصیبم شده است. در این مدت صفات و ویژگی‌های

فریبرز خسروی استاد کتابداری و استاد

گرا‌نسنگی رادر او دیده‌ام که ذکر شمه‌ای از آنها، کمترین سیاس از دانشی مردی است که به زغم همگنان‌ش کتابدارمانده و ماندش موجب سرفرازی حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی شده‌است:

هیچ گونه خست علمی نداشته و مخلصانه و صادقانه آنچه را می‌داند، دریغ نمی‌کند و آسمانگونه دریای معلوماتش را از انزای می‌دارد. بسیار خاکی و خودمانی است. چنان گرم و صمیمانه وارد بحث می‌شود که طرف گفتگو، هیچ‌آدایی نمی‌جوید! در بی شهرت،

کامران فانی

سنگینی مسئولیتی که در توان او بوده و در حدمن نه، پیر و خم شده‌ام. فانی را می‌ستایم به خاطر این که خیلی راحت به هر آن چه دل بستگی او ست پشت پامی‌زند.

همواره در اندیشه ایران

خداوند روح استاد کامران فانی را غریق رحمت واسعه خود گرداند. او در عمومی کردن دانش و بالا بردن سطح اطلاع عمومی در ایران چند دهه اخیر سهمی کم نظیر داشت. بسیار خواننده بود از همه جور کتاب و موضوعی، از تاریخ اروپا گرفته تا تاریخ شیشه و کاغذ؛ از تاریخ دموکراسی اروپایی تا تاریخ قبائل آفریقا و آمریکای لاتین؛ از تاریخ اسطوره‌های یونان قدیم تا رمان‌های مدرن. بسیار خوش محضر و فروتن و تان‌اندازه زیادی شاید خجالتی. در محضرش معمولاً در گفتگوها دخالت نمی‌کرد مگر از او پرسش می‌شد. این تجربه رفاعت محدود من در طی چند سال با استاد کامران فانی و نیز همکاری در ویرایش مداخل اسلامیات یک دانشنامه با اوست. جامعه‌ما چقدر نیازمند کامران فانی هاست؛ براطلاع، دقیق در اظهار نظر و همواره در اندیشه «ایران».



رضا یعقوبی مترجم



احمد رضا بهرام پور
روزنامه نگار

پیشنهاد می‌کنم برای آگاهی از بخشی از آن جوانب، به شماره ۱۱۱ مجله «بخارا» که یادنامه گونه‌ای است در شناخت و بزرگداشت ایشان، مراجعه شود. غرض از این یادداشت اشاره به ماجرای است جذاب که ممکن است برای کسانی تازگی داشته باشد. این ماجرا را باید سرآغاز حرکتی دانست که موجب می‌شود ایشان بعدها به جمع دایرةالمعارف نویسان شاخص ایران پیوندند و در نهایت

نیز از طراحان و نویسندگان «دانشنامه دانش گستر» شوند. استاد فانی در پاسخ به این پرسش که اتفاق مهم زندگی تان چه بوده؟ آورده‌اند: تازه دیلم گرفته بودم که خانواده‌ام از قزوین به تهران کوچید. آن سال ها شبکه دو تلویزیون مسابقه‌ای اجرا می‌کرد که در آن اطلاعات عمومی شرکت کنندگان را می‌سنجیدند. مسابقه هر هفته برگزار می‌شد و مرحله نهایی اش نیز آخر هر ماه، همسایه‌مان شی مرانی برای تماشا به تلویزیون بُرد. از قضا یکی از شرکت کنندگان به خدمت سربازی رفته بود و آن شب مرا جای او نشاندند. دنباله ماجرا از زبان خود استاد:

«از همان لحظه اول تسلط خود را نشان دادم و هنوز سؤال تمام نشده، جواب می‌دادم. مثلاً وقتی مجری می‌گفت «عالم بزرگ و شاگرد امام الحرمین...»، قبل از اینکه جمله اش تمام شود، می‌گفتم «غزالی». چرا که با خواندن تاریخ ادوارد براون، ترجمه آقای دکتر مجتبیایی او را از پیش شناخته بودم. همه از حاضر جوابی و زمینه اطلاعاتم حیرت کرده بودم. به‌رحال شدم پای اصلی و جدی آن مسابقه و هر هفته با یک بغل جایزه روانه‌ام می‌کردند. همیشه چند بسته پُر و پیمان از محصولات بهداشتی پلنداکس که برگزارکننده همان مسابقه بود به علاوه ساعت‌های مچی و دیواری، دیگ زودپز، میز تحریر، دوش حمام، پتو، رادیو، ضبط، پرده، لباس ورزشی، قاشق و چنگال و از این گونه وسایل، البته به جز کتاب راستی نمی‌دانم چقدر مسابقه‌ها کتاب به کسی نمی‌دهند؟ و گاهی هم از این وسایل بیش از یکی و دوتا به برنده (که من بودم) می‌رسید. اضافه‌ها هم نصیب همسایه‌ها و افراد فامیل می‌شد و به این ترتیب تمام وسایل خانه‌مان واقعاً نو شد و در آخر هم یک اتومبیل اپل دو در آلمانی جایزه گرفتم که توسط دایی‌ام چهارده هزار تومان فروخت. خلاصه این مسابقه پولدارمان کرد. تقریباً همه آنهایی که تلویزیون داشتند این مسابقه را می‌دیدند الا خود من، چون به صورت زنده اجرا و پخش می‌شد. به این ترتیب انگشت نما و آدم مشهوری شده بودم و در بیشتر جاها مرا به هم نشان می‌دادند.» (بخارا، شماره ۱۱۱، فروردین اردیبهشت ۱۳۹۵، ص ۹-۲۲۸).

کامرانی این دنیا فانی است! منقول است که در تولد او هفت شبانه روز دایره نواختند و هفت خورار توتون دست پیچ فرموده، تدخین نمودند. همین دو امر موجب اقبال او به دایرةالمعارف و دخانیات گشت به گونه‌ای که اگر احدی در توجال دودی هوا کند و یا در لیدن دایرةالمعارف بجاپد، او در پس قلعه به حالت ابتهاج و انبساط درآمده، ساعت ها به سماعی خوش مشغول می‌شود.

شی در خواب دید که گونترگراس اجنبی پای در کفش قزوینیان کرده و کتاب موش و گرچه را به سرقت برده است، از همان نیمه شب ترجمه را آغازید و از روی صدق، وقتی آخرین جمله را قلمی می‌کرد بر او معلوم گشت که نه چنان بود که او در خواب دیده بلکه بالعکس بوده است. از اعظم اعظم پژوهندگان (همو که دل شیر می‌خواهد که از او سؤال کند و یازانم لال نقدی بر او بنویسد) یعنی بهاء دین از احوال کامران خان سؤال نمودند، با حالتی مخلصانه فرمود: چهل سال است که یار گرمابه و گلستانیم، ولی معلوم نگشت که من مراد اویم یا او مرید من است. علت قلت آثارش را جویا شدند، فرمود: مگر نشنیده اید که فرموده اند: قرائت صفحه افضل من کتابه سبعین صفحه! از اعظم کرامات او اینکه در این دیار که کار مشترک یک ساله امری محال است، او بیش از ۲۰ سنه است که با طایفه نساء دست به خلقت سرعنوان زده است. وقتی حیرانی خلق را در خلقت این مخلوق دید، علت را با دلب مبارک چنین بیان داشت:

آنچه را سلطان العلماء فرموده اند بنویس گفته ام چشم و آنچه را گفته اند ننویس باز هم گفته ام چشم!

وقتی دراکل فواکه احدی از انامل ایشان با سکین جفا مجروح گشت خونی به غایت صافی و تمیز جهیدن کرد که یاران را متعجب ساخت که این چه معجزت است که با کبر سن و این خون لعل وار ...؟ فرمود: آن را در عدم مناکحت این عبد فانی بجوید: به درستی خیر الکلام ماقول و دل ...

«برنده اتومبیل اپل»

(کامران فانی: از اطلاعات عمومی تادانشنامه نگاری)

استاد کامران فانی را «دایرةالمعارف متحرک» لقب داده‌اند؛ یا به تعبیر درست‌تر استاد داربوش شایگان، «دایرةالمعارف متحرک و چیزی نیز بر سری»؛ چرا که این دانش‌ها به شکلی خشک و کلیشه‌ای در ذهن ایشان ضبط یا تل انبار نشده بلکه با وجودشان عجین شده و ایشان را به دایرةالمعارفی فعال و پویا بدل کرده. شایگان همچنین فانی را با «انسان عهد رنسانس» می‌سنجد؛ همان عهدی که مردانش علامه و همه چیزدان و فرهیخته بودند. غرائب و عجائب وجوه شخصیتی استاد فانی و حالات و روحیاتشان بسیار خواندنی و دلپذیر است.

نام و مال نیست. بعید می‌دانم اکنون که در مرز ۷۰ سالگی است تاکنون ۷ روز هم برای ارتقا، پایه و گروه و منصب وقت تلف کرده باشد! در سال ۱۳۸۶ در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی تصمیم گرفته می‌شود که مراسمی را برای بزرگداشت او برگزار شود. ظاهراً مراسم به دستور لغومی شود. فردای آن روز وی را ملاقات کردم. با خنده‌ای ملیح گفتند: «بهتر که لغو شد. فقط موجب زحمت دوستان در انجمن مفاخر شد.» البته تاکنون نیز نفهمیده‌ام که لغو بزرگداشت فرد شناخته شده ای چون او که از سال ۱۳۸۲ عضو پیوسته فرهنگستان فرهنگ و ادب فارسی ایران است و بیشتر دوائر المعارف‌های مطرح، خود را نیازمند همکاری او دانسته‌اند با چه استدلالی قابل توجیه است. بسیار مثبت بین است. به قول حضرت مولانا اگر کار آیین نشان دادن عیب و خوبی است: به روزی صد هزاران عیب و خوبی / ببیند آینه غوغاش نبود

کار او دیدن نکات مثبت و زیبایی‌ها و چشم پوشی از خطاها و کاستی‌هاست. بارها دیده‌ام که این صفت ارزشمند او موجب دلگرمی و قولمانی شده است که او در مورد نوشته آنان قضاوت و اظهار نظر کرده است. بسیار نقد پذیر است و کوچکترین تصللی در آرا و افکارش دیده نمی‌شود شاید این ویژگی، حاصل یادگیری و خواندن مداوم او باشد. حیف است که این نوشته پایان یابد و این خاطره ناگفته بماند:

مرحوم دکتر حری - سردبیر فصلنامه کتاب - بودند. قرار شد که در هر شماره مطلب طنزی در مورد بزرگان کتابداری بنویسم و در فصلنامه با نام مستعار و زیر عنوان «تذکره علما» منتشر شود. مطلب طنزی برای چند نفر از استادان نوشته شد. چون ممکن بود نشر آن طنزها موجب ناراحتی شود، لذا اقرار شد قبل از انتشار به رؤیت استادان برسد. عکس العمل‌ها بسیار درس آموز بود. بعضی از آنان چنان تغییراتی در نوشته داده بودند که یا از قالب طنز خارج شده، یا بیشتر به مدح نامه تبدیل شده بود که از انتشار آنها خود داری کردم. از آن میان خانم پوری سلطانی و آقای کامران فانی نه تنها از انتشار آن مطالب استقبال، بلکه نویسنده را نیز برای ادامه کار تشویق کردند. حتی آقای فانی مطلب مربوط به خود را ویرایش هم کرد و بعضی نکات ظریف را نیز بر آن افزود. نوشته مربوط به خانم سلطانی با عنوان «اندر احوال خیرالخانین» و نوشته مربوط به آقای فانی با عنوان «عبد فانی» با کاریکاتوری که کار همکارمان آقای امیری است در فصلنامه کتاب منتشر شد.

به نظر می‌رسد که حقایق! گفته شده در آن طنز هنوز پابرجاست؛ لذا خواندن دوباره آن شاید خالی از لطف نباشد:

در احوال عبد فانی

آن نادره اهل دایرة (دایرةالمعارف) و آن ساحره دارالجنه قزوین، از علمای کتابیه بود. چون به کسوت کتابداری درآمد، نام از رضوان به کامران بگردانید. رضوان را به آن دنیا حالت فرمود و کامرانی این سو برگزید و خود را فانی ملقب ساخت تا دائماً بر او تذکار باشد که



من در اداره خدمات کتابداری کار می‌کنم که رئیس هیئت علمی اش خانم پوراندخت سلطانی است و بزرگان دیگری مانند خانم دکتر زهرا شادمان و دکتر نورالله (جمشید) مرادی و فرهاد وزیری و حسین شاهی و خانم نازی عظیمی و مهوش بهنام و شیرین تعاونی و دکتر احمد طاهری عراقی (که با درد و دروغ بسیار می‌دانید که ایشان در ۴۷ سالگی از دنیا رفت) و در اداره همسایه یعنی مرکز اسناد علمی آقایان علی سینایی - یکی از استادان کتابداری من - و دیگر عبدالحسین آذرنگ که اغلب از مشاهیر فرهنگی امروزند در آنجا کار می‌کنند، رفتم و پذیرفته شدم. در مصاحبه با سرکار خانم سلطانی، که اندکی هم هیجان و درست‌تر: ترس و لرز داشتم، پس از پاسخ‌های به اندازه به پرسش‌های ایشان، در پایان چیزی شبیه این جمله از دهنم پرید: ببخشید برای آن که مرا بیشتر بشناسید عرض می‌کنم: من هم کسی هستم در مایه آقای فانی و... که ناگهان خانم سلطانی با غیرت و شدت و صراحت گفتند: نه... نه... خودتان را با آقای فانی مقایسه نکنید... که جا خوردم و خجالت کشیدم. ولی آن وقت و هیچ وقت نسبت به دانش‌ها و کنش‌های علمی/فرهنگی و اخلاقی بی‌مانند فانی، و اصولاً هیچ انسان بزرگ دیگری در نهانی‌ترین لایه‌های دلم هم احساس رشک ندارم. اما رقابت آن هم فقط سازنده - و نه سوزنده که همان رشک است - دارم. و شاید پیامدهای منفی در سلوک اخلاقی و کاری نداشته باشد.

سپس تا سال‌ها در خدمت کامران در مرکز خدمات کتابداری بودم که چون به کتابخانه ملی پیوست و به مشکلات برخورد من هم برخلاف ایشان به کارهای فنی و در واقع علمی کتابداری، علاقه‌ای نداشتیم در سال ۱۳۶۳ رفتم به انجمن فلسفه. ده سال بعد یعنی در سال ۱۳۷۳ با پیشنهاد سرور هردومان استاد دکتر داریوش شایگان هر سه با همراهی چند دوست همدل دیگر موسسه نشر فرزانه را تأسیس کردیم که امسال در بیستمین سال فعالیتش است. در سال ۱۳۶۲ هم با راهبری استاد هردومان دکتر مهدی محقق و بزرگمردی چون شادروان سید احمد صدر حاج سید جوادی و جناب استاد منوچهر صدوقی دایرةالمعارف تشیع را تأسیس کردیم که در سال ۱۴۰۱ در جلد شانزدهم کامل شد و چند سال است که انتشارات حکمت به مدیریت دکتر حسین غفاری از سر مهر، امتیاز معنوی و مسئولیت آن را پذیرفته‌اند. در فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم در عضویت پیوسته داریم. و یک شباهت دیگرمان هم این است که به خدمات فرهنگی و همیاری با جوان‌ترها یا نوقلم‌ها صادقانه، و طبعاً هیچ چشمداشت مالی، قلباً و قدملاً و قلملاً علاقه داریم. امیدوارم هیچ یک از گفته‌هایم حمل بر خودستایی نشود.



بهاءالدین خرمشاهی

فانی - شاهی

فانی به گمانم در سال ۱۳۴۱ در کنکور پزشکی قبول و دانشجوی این رشته در دانشگاه تهران شد. بنده در کنکور سال ۱۳۴۲ برخلاف پیشگویی دبیر دانشمند انشایمان جناب آقای مهرتاش (که در پناه حق باشد) یک ضرب‌رشد و ناگزیر با قبول شهریه کلان دانشگاه تازه تأسیس ملی (شهید بهشتی امروز) یک ترم و نیم پزشکی خواندم. سپس سرشکسته و دل شکسته به قزوین و خانه پدری بازگشتم. فانی و من که هنوز از نزدیک دوست نشده بودیم، گویی با دور آگاهی با هم مشورت و همدلی و هم‌زبانی کرده بودیم که ما رشته پزشکی را دوست نداریم. و به قول معروف «نان به اشتیهای دیگران خورده‌ایم، و دوباره در سال ۱۳۴۳ کنکور و تغییر رشته دادیم و در تابستان همان سال نام همدیگر را در فهرست قبول شدگان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دیدیم/خواندیم و دل گرم شدیم.

از آن پس گویی مولانا، شمس را یافته است. از آن پس تقریباً در همه کارهای فرهنگی با هم بوده‌ایم. در همه شئون فرهنگی فانی به من برنامه داد و من صادقانه اجرا می‌کردم. به ویژه در مورد اهمیت و ضرورت فایده‌آموزختن زبان انگلیسی. در سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ به خدمت سربازی رفتیم (ستوان دوم رشته توپخانه و دیده‌بانی بودیم). برای ادامه تحصیل پس از گرفتن لیسانس ادبیات ابتدایمان به رشته کتابداری رفتم (از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲) سپس در ترم اول یادوم بودم که فانی هم به همان رشته و دانشکده آمد. در همان دیدارها گفت: خرم کاروبار داری؟ گفتیم نه. گفت

فرهنگی قزوین مشهور بود. در کلاس دوم (از شش کلاس = دو سیکل) دبیرستان به انگلیسی کتاب می‌خواند، که شاید حتی بعضی از دبیرها و به ویژه دبیرهای زبان که داشتیم - منهای یک جنتلمن واقعی که معرفی‌اش خواهم کرد - نمی‌توانستند بخوانند. یا این نتوانستن از نخواستن بود و مانند اکثر مردم و هموطنان این زمانه، در این زمینه، به کلی اشتیهای خود را از دست داده بودند.

آن جنتلمن واقعی که مظهر علم و ادب و اخلاق بود و بحمدالله زنده و سرزنده است و شاید فراتر از هشتاد سالگی باشد، استاد مظهر بقایی بود. ایشان خویشتن داشت درست به همین نام که فعال سیاسی بود. علاوه بر دانش فراوانش از زبان انگلیسی، بسیار هم روش‌دان بود. حیف که کوشش و حتی سختکوشی او در آموزش دادن به مافقط برای معدودی مؤثر بود. او بود که کشف کرد که ما، شاگردان قزوینی‌اش، کلمات انگلیسی را به لهجه قزوینی تلفظ می‌کنیم. بارها کوشید که ما حرف O را - فی‌المثل در کلماتی چون Open و Old - درست تلفظ کنیم و واقعاً نمی‌توانستیم. یکبار که از دست همه کلاس خسته و ذله شده بود، گفت نمی‌خواهم کلمه‌ای که با O شروع می‌شود درست تلفظ کنید، شما فقط دهانتان را غنچه کنید که من ببینم و مطمئن شوم لب‌ها یا دهن شما می‌تواند جمع شود! [و هژ و کژ شاگردان قدرشناس، پاسخ یادر واقع واکنش مادر برابر سوال و درخواست ایشان بلند شد، که امروزه پس از شصت سال هنوز از یادآوری آن صحنه‌ها، که کم هم نبودند، غرق در عرق شرم می‌شوم و وجدان دردمی گیرم].

این کلمه پیوندی را که در بالای این «سرمقاله» نوشته‌ام یکی از دوستان مشترک صاحب‌دل، از شدت پیوند روحانی که بنده و سرورم کامران فانی داریم، ساخته است و پیداست که مرادش ترکیب و تلخیص دونا نام کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی است.

اما چرا نام این نوشته آقا زین را «سرمقاله» گذاشته‌ام؟ زیرا این بخش سرآغازی برای مقاله کلاسیک شده‌ام «فانی در فرهنگ ما و فرهنگ ما در فانی» که پیشترها هم در مجموعه‌ای از مقالات به نام از این دورا به منزل (نشر قطره، ۱۳۸۹) چاپ شده است. مطمئن باشید، نه که چون نوشته من است، بلکه چون درباره استاد من و بسیاری از شماست، به این زودی‌ها و دست‌کم‌ها پایان هزاره سوم میلادی که نه نخواهد شد.

وقتی که داشتم قلم و کاغذ برای نوشتن آماده می‌کردم، بی‌اختیار (بخوانید: بالبدیهه/ارتجالی) این رباعی کوچک را برای بزرگمرد فرهنگ اسلام و ایران - و توان گفت: جهان - سرودم، و اگر چه اندکی طنز آمیز می‌نماید باور کنید معنایش واقعی و جدی است.

مهجوری من ز شدت مشتاقی است

در بزم صفاهمیشه «گامی» ساقی است

همواره ز مرگ غافل است و گویی

باقی همه فانی اند و فانی باقی است

دست‌کم یک کتاب چند جلدی درباره جناب فانی و دوستی ژرف و پایدار ۵۹ ساله (۱۳۴۳-۱۴۰۲ ش) می‌توانم بنویسم، بدون توضیح واضح و تکرار مکررات. تازه یک شعر که به هم درباره ایشان سروده‌ام که آن هم تعریف از شعر باشد و از خود نباشد کلاسیک نوین است. و آن را در پایان این کشف‌شود شیخ بهایی (نه که من بهاء‌الدینم؟) خواهید خواند.

بنده و فانی، در این دوستی که تقریباً به اندازه یاسه - چهار سال کمتر از عمر فیلسوف بزرگی چون دکارت است، یا درست برابر با عمر پنجاه ساله بزرگانی چون شادروانان دکتر حمید عنایت یا دکتر غلامحسین ساعدی، و پنج سال کمتر از عمر نابغه‌ای چون امام محمد غزالی است، به قول معروف مانند دوروح در دودین بودیم (می‌دانم که در ذهنتان این جمله اخیر را اصلاح می‌کنید). درست‌تر آنکه «رفیق خانه و گرمابه و گلستان» (به قول حافظ) بوده‌ایم.

ما هر دو قزوینی هستیم و بنده دخوی به توان دو هستم، و فانی «دخویه» به توان سه هست. هر دو دوره شش ساله سیکل اول و دوم را به ترتیب در دبیرستان‌های شاه‌نشان پهلوی و محمدرضا شاه پهلوی گذرانده‌ایم. بی‌آنکه سلطنت طلب شده باشیم. باید گفت که فانی یک سال از من بزرگ‌تر است. جای آن دارد که گرچه علامه قزوینی سوم است (اولی علامه محمد قزوینی، دومی علامه علی اکبر دهخدا) در سال دیگر این شعر خیام را در حق خود بخواند. بنده قول می‌دهم اگر فانی نخواند بنده در حق خود بخوانم:

هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز

معلوم شد که هیچ معلوم نشد

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است، عرضه می‌دارم که بنده حدوداً همه ۷۰ رباعی خیام (یا خیام و خیامی) را که خود تصحیح مجدد کرده‌ام، تقیضه‌سازانه جواب گفته‌ام. دو نکته را هم برای جوان‌ترها بگویم که مراد از «تقیضه» همان استقبال (همانندگویی) ولی طنز آمیز است. در این کار مصرع اول از چهار مصرع رباعی همواره از خود خیام و لذا درون گیومه است:

«هرگز دل من ز علم محروم نشد»

گفتم به اکابر بروم روم نشد

بگشوده کتاب با که خواهم بگرفت

یا ترجمه سخت بود و مفهوم نشد

در سال‌های دبیرستان فانی دانش آموز، به وسعت دانش و عمق بینش در محیط آموزشی و

کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی و سعید حمیدیان در دوران سربازی



چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه شنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۶۴ (برابر با ۴ ربیع الثانی ۱۳۰۶ دسامبر ۱۹۸۵) نقل شده است.

جنگنده های ایران محل تجمع نیروهای دشمن را بمباران کردند

* ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران طی اطلاعیه ای که ساعت ۹/۵۰ دقیقه صبح امروز در اختیار خبرگزاری جمهوری اسلامی قرار گرفت، خبر آخرین عملیات هوایی برون مرزی دلاوران نیروی هوایی کشورمان را انتشار داد.

متن اطلاعیه به این شرح است:

«بسمه تعالی»

خلبانان شجاع نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در ساعت ۷/۳۰ دقیقه امروز (سه شنبه) در یک ماموریت برون مرزی نیروهای دشمن واقع در مختصات ۳۲ درجه و ۸ دقیقه شمالی و ۴۷ درجه و ۲۳ دقیقه شرقی را بمباران کردند و هواپیماها سالم به پایگاه های خود مراجعت کردند.

صدام با گور باجف ملاقات کرد

دیروز خبر سفر صدام به مسکو، توسط خبرگزاری ها مخابره شد. این سفر، اولین و تنها سفر خارجی صدام به یک کشور غیر عرب در طول جریان جنگ بر علیه ایران است. در این سفر، مثلث رهبری رژیم عراق یعنی صدام، طه یاسین رمضان و طارق عزیز با هم به مسکو رفته اند و این خود در حالیکه رژیم عراق هر لحظه در انتظار عملیات نظامی از سوی ایران است، جای تفسیر و تحلیل باقی نمی گذارد.

مثلث رهبری عراق به مسکو فراخوانده شده است تا نتایج توافق های ژنو میان گور باجف - ریگان به آنها ابلاغ شود. جالب آنجاست که خبرگزاری رسمی شوروی در اولین خبر از این مسافرت، اعلام داشته است با آنکه مذاکرات در محیطی دوستانه انجام شده است اما دو طرف با «صراحت لهجه» مواضع خود را طرح کرده اند و می دانیم که در عرف دیپلماتیک مفهوم عبارت «صراحت لهجه» همان اختلاف، هر چند سطحی در مواضع است.

کارت شناسایی و شماره پلاک المثنی و سائط نقلیه نمره شهرستان در تهران صادر می شود

سرویس حوادث: روابط عمومی شهربانی اعلام کرد: شهروندان تهرانی که پلاک اتومبیل آنان شماره شهرستان است می توانند جهت اخذ کارت شناسایی اتومبیل و یا برای تهیه مجدد شماره پلاک مفقود شده وسیله نقلیه خود به اداره راهنمایی و رانندگی کشور مراجعه کنند.

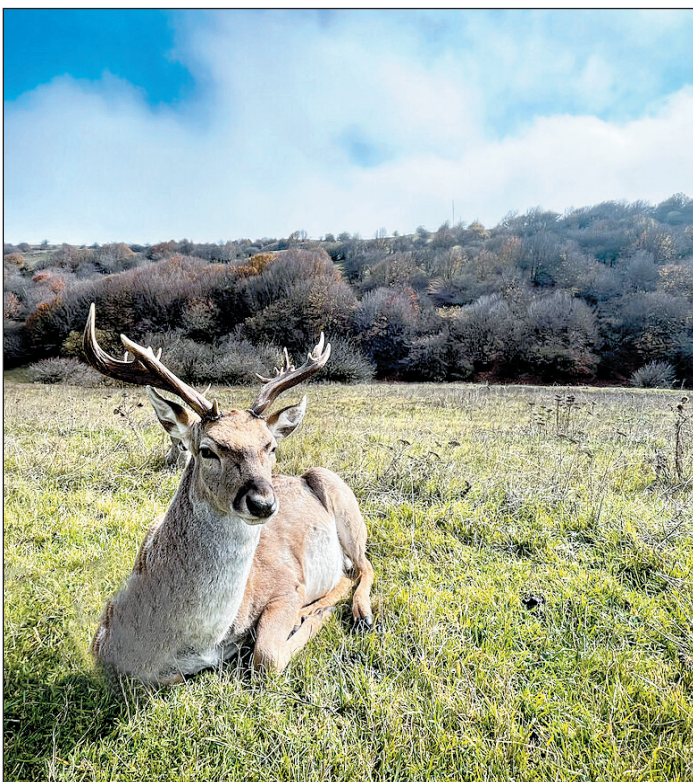
روابط عمومی شهربانی در تماسی با خبرنگار ما اعلام کرد: کسانی که ساکن تهران بوده و دارای اتومبیل پلاک شهرستان هستند، می توانند جهت اخذ کارت شناسایی المثنی و یا پلاک های مفقود شده اتومبیل خود از عزیزمت و مراجعه به شهربانی شهری که اتومبیل در آنجا شماره گذاری گردیده است خودداری کنند.

افتتاح اولین پناهگاه عمومی در کرج

* مهندس طاهری استاندار تهران صبح دیروز ضمن افتتاح یک پناهگاه در مسجد جامع «رجایی شهر»، اولین کلنگ عملیات ساختمانی یک پناهگاه دیگر را در میدان اصلی شهرستان کرج به زمین زد.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، در این مراسم که با شرکت مشاور وزیر کشور و تنی چند از مسئولین کرج برگزار شد، سرپرست امور پناهگاه های استان تهران با اشاره به همیاری و کمک های مالی مردم در این زمینه گفت: پناهگاه مسجد جامع «رجایی شهر» با ۶۶ متر مربع زیربنای مفید و گنجایش حدود ۲۰۰ نفر به صورت ایستاده، به عنوان یک پناهگاه عمومی کوچک محسوب می شود.

قالب امروز



در انتظار زمستان - نمین، جنگل فندق لو - عکس: محمد دشتی / مهر

سرایه

راست اینست که جز با تو به دل راست نیام

جز بر آن راه که رای دل تو خواست نیام

هرکسی در سر سودای تو بنشست و یخاست

من کسی کز سر سودای تو برخاست نیام

سوزنی سمرقندی (قرن ۶)

پند بزرگان

تمامی افکار خود را روی کاری که دارید

انجام می دهید متمرکز کنید؛ پرتوهای

خورشید تا متمرکز نشوند نمی سوزاند.

گراهام بل

(مخترع تلفن)

امروز در تاریخ

در گذشت مولانا، شاعر بزرگ ایرانی

مولانا جلال الدین محمد، صوفی بزرگ و صاحب مثنوی، ۱۷ دسامبر ۱۲۷۳ (۲۶ آذرماه) در قونیه ترکیه در گذشت و هر سال به این مناسبت مراسمی یک هفته ای در کنار مزار او بر پا می شود. مولانا جلال الدین محمد، متخلص به مولوی که بیش از ۲۶ هزار بیت شعر عرفانی سروده است، هشتم مهرماه سال ۵۸۶ هجری خورشیدی در بلخ خراسان به دنیا آمد. وی از این جهت به رومی معروف است که مدتی و اواخر عمر در قونیه و در آن زمان در قلمرو روم شرقی (دولت قسطنطنیه) زندگی کرد. از سال ۱۳۳۶ به این سوی مراسم بزرگداشت مولوی همواره در تهران برگزار شده است.

انتخابات آزاد و دموکراسی

۲۶ آذرماه ۱۳۳۰، دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت در آستانه انتخابات دوره هفدهم قانونگذاری یک نطق مهم سیاسی - آموزشی خطاب به ایرانیان ایراد و ضمن آن تأکید کرد که این انتخابات، نخستین انتخابات پس از مشروطیت خواهد بود که در آن نفوذ خارجی و دخالت ارباب قدرت و سیاست وجود نخواهد داشت. تمرین دموکراسی یعنی چگونگی شرکت در انتخابات و امیدوارم که نتیجه این تمرین شما خوب باشد و نمره قبولی بگیرید.

تأکید بر مبارزه با فساد اداری

آذر ماه ۱۳۴۲، شاه (پهلوی دوم) در مراسم عید مبعث در کاخ گلستان از مطبوعات خواست که در مورد فساد اداری به مردم هشدار دهند. چون بدون کمک روزنامه نگار نمی شود با فساد اداری مبارزه کرد. وی گفت در ستکاری از اصول فرهنگ ایرانی است و باید در وجود هر ایرانی باشد. اسلام یک دین مترقی است، دین برابری و برادری و نهی کننده هر گونه فساد، اجحاف و تبعیض است. لذا پیروان آن نباید به خود اجازه انحراف بدهند. مخصوصا که شغل و مقام اداری یک امانت است.

مطالب این ستون، هر روز از سایت: www.iranianshistoryonthistoday.com وبه قلم انوشیروان کیهانی زاده نقل می شوند.

۴۲۲۲

سودوکو

			۷			۹		
						۷	۱	۵
				۶		۴	۲	
۲		۴				۹	۳	
	۷			۸		۶		
۵	۶				۲		۷	
۳	۲		۱					
۴	۹	۷						
		۱			۹		۲	

غلامحسین باغبان

طراح جدول

۴۲۲۲

پاسخ

۱	۴	۷	۶	۸	۹	۵	۳	۲
۵	۳	۲	۱	۴	۷	۶	۸	۹
۶	۸	۹	۵	۳	۲	۱	۴	۷
۷	۱	۴	۹	۲	۶	۸	۵	۳
۸	۶	۵	۷	۱	۳	۹	۲	۴
۹	۲	۳	۴	۵	۸	۷	۱	۶
۳	۷	۱	۸	۹	۴	۲	۶	۵
۴	۵	۶	۲	۷	۱	۳	۹	۸
۲	۹	۸	۳	۶	۵	۴	۷	۱

۶۷۴۶

شرح درمثنی

تابلو استاد فرشچیان	لقب ملاصبرا	دخست آزاده نوین	کمان نجات دادن	جای آسوده
ع				
فیلمی از میلانی		قسمت سطل آبکشی		
	باری دهنده		زمان ناچیز درس نگاشتی	
پوش طبور H	قطره	اکنون واحد تحصیلی		پلوی آبکش نشده
ا				
علم نواز نوعی انکور			سختی	
	نام زنانه شهر مذهبی عراق		ت	
خدای دروین سنگ آسیا	خیانتکار ل			
سی				
کشتارگاه				
آثاره تاکیدی دور				
ل				
موسیقی یا شعر نرعی تکنولوژی بیشتر				

پاسخ ۶۷۴۵